

فستق زیندک
ماہنامہ
۱۴۰۰



شماره سی و یکم
بہمن ۱۴۰۰

فهرست مطالب:

۳	صفحه	کلید یک راز
۴	صفحه	راه بی انتها (بخش دوم)
۷	صفحه	رؤیا (بخش سوم)
۱۰	صفحه	روح (بخش آخر)
۱۴	صفحه	پگاسوس
۱۷	صفحه	شکرگذاری (تجربه شیدا)
۱۹	صفحه	لحظه های طلایی دراک
۲۲	صفحه	دوره های اکویدیا (بخش دهم)
۲۴	صفحه	درسی از مولانا



کلید یکم



روحي که روی سوگماد را دیده باشد، بعدها خواهد فهمید بارها او را دیده است. اما برای او واقعیتهای مسجل نبوده است.

راز سوگماد در نخستین تجربه خدا برای روح آشکار می شود. آن زمان که او در

پشت پرده های وارناتمیک، زیبایی روی خود را به روح می نمایاند، روح با دیدن هیبت ملکوتی او می داند که همواره این سوگماد بوده که، مراقب و محافظ او بوده است.

این یقین تنها در تجربه خدا ممکن است. راز این یقین در لحظات تجربه خداست.

چون کلید این راز در آن هنگامه است که عشق آتشین خداوند، روح را متبرک

می کند.

برگردد

بن گن فنی از کتابت

گفتگو با استادان تجربیات

فرزاد اکبر
ما هفتم



راه برکت (بخش دوم)

راهِ اک هیچ وقت انتهایی ندارد. واصلین نباید فکر کنند که یک واصل بالا دیگر به انتها رسیده و کاری ندارد. پرسش «آخرش چه می شود؟» بی معنی است. چه اتفاقی افتاد؟ شاید شبدا خبر نداشته باشد و باید برود و خبردار شود که اک دارد چه کاری در زندگی او، زندگی درونی و شخصی شبدا انجام می دهد و او خبر ندارد ولی شبدا معمولاً در این اوقات چه کار می کند؟ او بیشتر متکی به همین هشیاری انسانی می شود و گاهی خسته می شود.

خوب عاقبتش چه می شود؟
ما چه می شویم؟

وقتی شبدایی به این مقطع می رسد، یعنی او هیچ خبری ندارد که اک دارد یک سری کارهایی را انجام می دهد و دارد به او می گوید که آگاهی قدیمش تمام شد و چیز جدیدتری در راه است، ولی ما اکثراً از این چیز جدیدتر خبر نداریم.

برای همین است که بهترین راه برای طی طریقِ اک این است که شبدا نه به صورت منفعل بلکه به صورت آگاهانه، همیشه خودش را به اک بسپارد و به ذهنش هیچ وقت اعتماد نکند. شبدا باید بداند که وقتی که چیزهایی در ذهنش می آید به خودش بگوید که نه اینها خود من نیست و به آنها گوش ندهد.

وقتی شبدا، آن خود واقعی اش را در اک پیدا کرد، می داند که وقتی اشتباه می کند یا وقتی که طرز تفکرش اشتباه است، آن افکار مال خودش نیست. پس یافتن خود واقعی وظیفه شبدا است. او باید پیدا کند که چه چیزهایی به ذهنش می آید، چیزهایی که در ذهن ما از دوران بچگی کاشتند، اما اک متفاوت است و یک نوع زندگی جدید در انتظار ماست به اسم زندگی در اک که بی پایان است. انسانها به دنبال آب جاودانه و آب حیات می گشتند که جسمشان را حفظ کنند، ولی شبدا در اک به حیات جاودانه می رسد و



ما همشامه



راهبرتها (بخش دوم)

آگاهی اش جاودانه می شود.

مهدیس ها و واصلین بالاتر، آن خود واقعی شان را در اک پیدا کرده اند. برای همین است که چه آتش باشد چه طوفان، در اک می مانند و به اک خدمت می کنند. شبداها نیز باید پای در این مسیر بگذارند، زیرا منافع این روش بعداً به خودش می رسد.

در طریق اک چیزی به اسم بن بست وجود ندارد. کسی که به بن بست در اک می رسد تسلیم خویش کوچکش شده است. خویش کوچک همین مواردی است که بیان شد، هوشیاری، درک، فهم و شعور انسانی.

شما عقل، فکر، خاطره و احساس را از انسان بگیرید، هیچ چیزی برایش نمی ماند، در حالی که اک چیزی بیش از خاطره، بیش از تعقل، بیش از احساس، خاطرات ما و نفسانیات ما و بیش از آرزوها و خواسته های ما است. ولی آیا این مواردی که ذکر شد بد هستند؟ خیر، آنها وسیله هایی هستند که ما باید در این زندگی از آن بهره ببریم. ما باید از عقل استفاده کنیم، باید احساسات داشته باشیم و... ولی همه اینها حد و مرزی دارند و نباید هیچ نوع دخالتی با درس های معنوی ما داشته باشند.



خیلی از اتفاقاتی که در مسیر معنوی شبدا در اک می افتد، اصلاً منطقی نیست. اک شبدا را در موقعیت هایی قرار می دهد که شاید مجبور شود ضد احساساتش عمل کند یا برخلاف آرزوهایش به پیش برود و آنها را نادیده بگیرد. کسانی می توانند در این مسیر به پیش بروند که در نهایت عشق قرار بگیرند، البته نه عشق به چیزهایی که انسان ها می شناسند. این فیض است، فیض الهی که نصیب شبدا شده است و اگر شامل حال شبدا شود، آن عشقی که از آن صحبت شد در وجودش بیدار می شود و وقتی که فیض نصیب او شود، او دیگر از آن خود قبلی اش بیرون می آید و احساس می کند که انگار امواج او را می برد.

این امواج او را می برد و در اینجا قدرت این که ما واقعاً شهامت داشته باشیم و این عشق را داشته باشیم که خود را به این امواج بسپاریم، نشان دهنده

فلسفه زندگی اک
باشنامه



راه برکت (بخش دوم)



عشقی هست که در وجودمان شعله ور شده است.

عمر انسان عصر حاضر کوتاه هست، ولی وقتی که ما قرار است در این کالبد بمانیم باید درست از آن استفاده کنیم. ما در اک باید سعی کنیم که همه چیز خود را همسو با رشد معنویمان کنیم.



سوگماد تنها چیزی که از روح می خواهد، این رشد است، این توسعه است. آن هیچ چیز دیگری از ما نمی خواهد. اجباری هم نیست ولی این علاقه های خود خداوند، نسبت به شیداها است. وقتی از دیدگاه خدانشناسی به این قضیه نگاه کنیم، سوگماد دوست دارد تمامیت خودش را آگاه ببیند.

ما همه بخشی از سوگماد هستیم، ولی در وضعیت کما به سر می بریم. ولی خداوند دوست دارد که همه بخش هایی که از وجودش منتشر شده اند، مثل خودش آگاه باشند و برای این است که ما دنبال این آگاهی هستیم.

برکت باشد

فصل پنجم
راه برکت
ما

رؤیاها (بخش سوم)



در ادامه، مبحث بررسی رؤیا در فرهنگ‌های کهن و ادیان را ادامه می‌دهیم.

رؤیاها هر چه که بودند یا پیامی بودند که از جانب خدایان می‌آمدند و یا از جانب عناصر تحتانی که کوشش می‌کردند تا با تأثیر بر توده‌های مردم از مجرای انسانی آنها به هدف‌های خود برسند.

در زمان حال هم گاهی افراد رؤیاهایی می‌بینند که در آن موجوداتی نیمه‌جانور و نیمه‌آدم حضور دارند. این رؤیاها می‌توانند ریشه در تناسخات داشته باشند. این رؤیاها ریشه در تمدن‌هایی مانند دودمان نخستین مصر دارند که خدایانشان موجوداتی، نیمه‌آدم و نیمه‌جانور بودند.



تمدن‌های دیگر هم شامل این خدایان بودند؛ مثلاً موجودی نیمه‌گاو و نیمه‌انسان که در جزایر کرت، آن را مینوتار می‌نامند. همچنین بابلی‌های بدوی هم موجودی نیمه‌اسب و نیمه‌آدمی را می‌پرستیدند. شکل نیمه‌بز و نیمه‌آدمی هم در تمدن قرون وسطی در اروپا نماد شیطان بود.



تاریخ ثبت رؤیا در مصر باستان به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، زمانی که مصریان رؤیاهایشان را روی کاغذهای پاپیروس می‌نوشتند، بازمی‌گردد. مصریان برای رؤیاهایشان اهمیت خاصی قائل بودند و به کسی که می‌توانست رؤیاهای واضح یا مهم ببیند، احترام می‌گذاشتند. در حقیقت این رؤیاها برایشان چنان باارزش بود که دست به ساخت معابدی برای دیدن رؤیاهای خاص زدند. آنها معتقد بودند اگر بیماری در یکی از این معابد



رؤیایا (بخش سوم)



استراحت کرده و بخوابد، ممکن است از سوی الهه‌ها، پیام‌هایی حاوی شفای دردشان بیاید. تعبیرکنندگان خواب نیز جایگاه بسیار بالایی نزد مصریان داشتند و در نظر مردم افراد خاص و ویژه‌ای بودند.



راهبان معابد علاوه بر وظایف دیگرشان به تعبیر رؤیاهای مردم نیز می‌پرداختند. آنها در معابد، مردم را می‌پذیرفتند و خواب‌هایشان را تعبیر می‌کردند.

همچنین کسانی که به مشکلات جدی عاطفی

یا روانشناختی مبتلا بودند، نزد آنها می‌رفتند و با تعبیر خواب‌هایشان سعی می‌کردند حقایقی را کشف کنند. این تعبیر می‌توانست بینش و آگاهی باارزشی برای آنها فراهم کند و مشکلاتشان را تخفیف دهد. مصری‌ها اولین کسانی بودند که فرهنگ تعبیر خواب تألیف کردند. آنها کتابی تک‌جلدی تألیف کردند که حاوی ۲۰۰ پیام بود که ظاهراً با رؤیایا به انسان‌ها الهام شده بود.

برعکس مصریان، رومیان باستان به زندگی بعد از مرگ اعتقادی نداشتند، اما یقیناً به رؤیایا اعتقاد داشتند. امپراتوران روم همواره به واسطه دیدن رؤیایا سربلند و یا افسرده می‌شدند.



تیبیریوس، امپراتور روم، در سال‌های ۲۷ الی ۱۴ قبل از میلاد، همیشه تعبیرگران حرفه‌ای را به خدمت می‌گرفت و اقامتگاهی برای ستاره‌شناسان در کاخ خود داشت تا با تعبیر رؤیایا و ستاره‌شناسی از بروز مشکلاتی که باعث اغتشاشاتی در صحنه اجتماع می‌شود، جلوگیری کند و اگر متوجه می‌شد که تعبیر یکی از آنها ممکن است باعث بروز اغتشاش شود، قبل از اینکه سخنان آنها به مردم برسد او را اعدام می‌کرد، ولی اگر پیشگویی در راستای منافع بود آن را به مردم اعلام می‌کرد.

به همین خاطر پیش‌گویی‌های چندانی بر علیه تیبیریوس و

باشنام



رؤیاها (بخش سوم)



رژیم او وجود نداشت.

همچنین در آن دوران غیب‌گوها و طالع‌بین‌هایی در دربار امپراتوران روم به امر پیشگویی و تعبیر رؤیا اشتغال داشتند. آنها رؤیاها را تحلیل می‌کردند و آینده را با استفاده از صور فلکی، استخوان‌ها و اعضای داخلی حیوانات پیش‌بینی می‌کردند.

در میان رومی‌ها، انواع تفعل‌ها و پیش‌گویی‌ها مورد تقدیس قرار می‌گرفت. گزارشات فراوانی از رؤیاهایی وجود دارد که به مرگ امپراتوران ارتباط دارند. می‌گویند کالپورینا، همسر جولیس سزار، شب قبل از مرگ شوهرش قتل او را در خواب دیده است. ظاهراً او دچار رؤیاهای ناخوشایندی بوده حاکی از اینکه دستگاه سلطنتی‌اش سرنوشت شومی خواهد داشت.



هندوها هم از زمان‌های بسیار دور به رؤیاها توجه زیادی داشتند. وداها که قرن‌ها پیش از میلاد مسیح نوشته شده‌اند و همچنین اوپانیشادها مدارکی هستند دال بر این مدعی. رساله‌ای در پاراسیستای

شصت و هشتم آتھاروا ودا درباره رؤیا وجود دارد که بسیار مفصل است. در این رساله توضیحات کاملی از رؤیاهای مطلوب و نامطلوب درج شده که مطالعه معانی مثبت و منفی رؤیاهایی را که در تمدن‌های گوناگون باستانی آمده است را به شیوه‌ای مفید میسر می‌سازد.

معنی بعضی از رؤیاها به صورتی کامل در این رساله‌ها ذکر شده است. به طور مثال اگر شخص تصویر نیزه، تبرزین، بیرق و شمشیر در خواب می‌دید به این معنی بود که زندگی‌اش توأم با شادمانی خواهد بود. بخش قابل توجهی که در پاراسیستای آتھاروا ودا به چشم می‌خورد، تلاشی است که در راستای تعبیر تصاویر رؤیا در رابطه با شخصیت یا خلق و خوی رؤیابین می‌باشد. رساله هندو هم یک فصل کامل را به بحث در خصوص رؤیاها اختصاص داده است.



فست زبده آتھاروا
ماہنامہ



روح (بخش پنجم)



این مطلب در ادامه سری مقالات روح می باشد که از چند شماره قبل در نشریه آغاز شده است. در این مقالات سعی داریم به بررسی ماهیت و کیفیت روح و تفاوت آن با سایر چیزهایی که به اشتباه روح تلقی شده اند، پردازیم.

مبحث قبلی در مورد خدا و استاد درون بود و اینک ادامه ...

در تعالیم اک گفته می شود که شیدا باید با استاد درون ارتباط بگیرد و این به این معنی است که در اصل او به صورت مستقیم و بدون واسطه با خدا ارتباط برقرار می کند. استاد درون می تواند همه چیز باشد. یک وجه واضح و محسوسش در زندگی، انتخاب های ما می باشد. ما هر نوع انتخاب درست یا غلطی در زندگی کرده ایم، فقط از طریق ارتباطمان با استاد درون بوده است. استاد درون چیزی نیست که ما در کارهای درست و غلط و با اعمال شر و خیر مقایسه کنیم؛ که مثلاً این اعمال درست، از استاد درون است و این اعمال شر، از شیطان است.



خود استاد درون چیزی به اسم نیروی منفی را تعلیم می دهد. حالا به اسم گل نیرانجان، شیطان و ... هر مکتب یا شخصی به این نیرو لقبی داده است. استاد درون هم شر است، هم خیر است، ولی در اصل هیچ کدام آنها نیست. استاد درون، معلم روح است. به اشتباهات روح اهمیتی نمی دهد. به خطاهای روح اهمیتی نمی دهد، حتی به کارهای درست روح هم اهمیتی نمی دهد، بنابراین استاد درون یک معلم خیلی صبور است که فقط یک چیزی را می بیند؛ ریتم.



آن ریتمی که خودش برای تعلیم به وجود آورده است و سپس آن سیگنالی که روح برایش می فرستد. استاد درون فقط به آن سیگنالها جواب می دهد.

او به مابقی انتخاب ها و کارهای ما اهمیتی نمی دهد، چه خوب و چه بد. استاد درون، معلم کاملاً متفاوتی است. او

فلسفه زندگی
با اهمیت است
ماست



روح (بخش پنجم)



هر کسی را نسبت به انتخاب‌هایش و تصمیماتش در یک سطح وضعیت آگاهی نگر می‌دارد. آن روح از آن سطح نمی‌تواند بالاتر برود و این غیر ممکن است.

استاد درون روح را تا زمانی در یک سطح نگر می‌دارد که او کم‌کم و طی زندگی‌های متعدد روی خود کار کند تا بتواند از آن سطح به سطح عمیق‌تری وارد شود.



تمامی انتخاب‌های مادر زندگی، حتی جزئی‌ترین آنها مثل انتخاب و خرید لباس، از طریق استاد درون است. او

چیزی نیست که از مغز، ذهن، چشم، گوش و دهان ما دور باشد. هر جا که صدایی می‌شنویم و هر چیزی که می‌شنویم از استاد درون است. ولی او دارد در وجهه و سطوح مختلف آگاهی‌اش با ما صحبت می‌کند. این چیزی است که بدون استاد درون وجود ندارد.

ما سال‌ها باید درگیر یک اشتباه باشیم. درگیر خیلی از مسائل منفی باشیم، یا سال‌ها باید درگیر یک چیز مثبت باشیم. سال‌ها باید یک انسان درست باشیم و سال‌ها باید یک انسان منفی باشیم و زندگی‌های زیادی را پشت سر هم به این ترتیب به سر کنیم تا بتوانیم صدای زلال و بدون زنگار استاد درون را بشنویم. اصلاً نباید شخصیت برای او قائل بشویم.



استاد درون لحن الهی و زبان الهی است. همان شراب ناب است.

آن صدای ناب و متفاوت است. باید آن را بگذرانیم. باید صداهای منفی‌اش را پاس کنیم، همچنین صداهای مثبتش را نیز تجربه کنیم، اشتباهاتمان را



فلسفه زندگی
ماست



روح (بخش پنجم)



پاس کنیم و... پس از اینکه همه اینها را گذرانند، می توانیم برویم تا به آن چشمه برسیم. این است که چیزی بدون استاد درون وجود ندارد. استاد درون در تمامی خیرها هست، در تمامی شرها هم هست، هیچ کدام از آنها هم خودش نیست. ما باید به وجهه درونی او بیشتر توجه کنیم. معنویت چیزی بزرگتر از ما است. معنویت، این زندگی یا تفکرات ذهنی ما نیست، یا تجربیات والای درونی. معنویت چیزی بزرگتر است و خیلی عظیمتر از این است.

این است که در مقابل این آگاهی باید سر تعظیم فرود بیاوریم. نباید خودخواه باشیم. این آگاهی الهی و استاد درون خیلی عظیمتر از ما است. هیبت ملکوتی خدا در صدای استاد درون است. اگر چهره‌ای برایش قایل شویم در چهره استاد درون و در هیبت استاد درون است. ما خدا را می توانیم در هیبت استاد درون ببینیم. البته او هیبت و شکل ندارد و فقط این را می گویم تا درکی از آن داشته باشیم.



استاد درون خیلی عظیمتر از ما هست. خیلی بزرگتر از عقل، احساسات یا ذهن ما است. همچنین خیلی بزرگتر از تمامی ادیان، پیغمبران و استادان یک استاد درون فراتر از استادان یک است. استادان یک این را می دانند که او خیلی بزرگتر از آنها است، چون استاد درون خود خداست. استاد درون نور و صوت خدا است.

برای همین است که گفته شد که معنویت که در تعالیم یک هست، خیلی بزرگتر و عظیمتر است، پس ما در مقابل این معنویت باید متواضع باشیم.

ماست



روح (بخش پنجم)



حتی اگر ما بالاترین وصل‌ها را هم گرفته باشیم، هیچ نیستیم. استادِ اکِ هم که شده باشیم، در مقابل این عظمت، نقطه‌ای به حساب نمی‌آییم. اکِ به سادگی مثل یک نسیم در زندگی ما دارد می‌وزد، ولی ما حس نمی‌کنیم و نمی‌شنویم. همیشه ردِ پایش هست، ولی نمی‌بینیم. ما سرمست از خودخواهی هستیم، سرمست از وصل می‌شویم، دیگر نمی‌بینیم. پس استاد درون می‌گوید: خب، تو در همان سطح بمان، چون بیشتر از آن ظرفیت نداری.



استاد درون چیزی نیست که ما به آن فکر کنیم که چی هست؟ استاد درون خود ما هست. چشمانمان، جسم، ذهن، روح، احساسات و تک‌تک سلول‌های وجودمان است؛ چه از لحاظ فیزیکی و چه از لحاظ روحی. استاد درون این است. خیلی عظیم‌تر، خیلی بزرگ‌تر از همه ما است، خیلی عظیم‌تر از جهان‌های تحتانی و همه عوالم.

برکت باشد

پایان

فلسفه زندگی با
 با هم
 است



پگاسوس



پگاسوس یکی از اساطیر یونان باستان است که به شکل اسبی بالدار و جاودانه می باشد. در میان موجودات افسانه ای، پگاسوس منحصر به فرد است. اساطیر یونانی معمولاً تله ای معمایی و چالش برانگیز برای قهرمانان داستان های خود هستند، ولی پگاسوس دارای این خصیصه نیست. او صحبت نمی کند. قدرتمند، وفادار و سریع است.

طبق افسانه های یونان باستان، پگاسوس حاصل رابطه مدوسا و پوزئیدون بود. پوزئیدون خدای قدرتمند دریاها است. مدوسا، که دختری زیبا بود، او را در معبد آتنا اغوا کرد. این امر خشم الهه آتنا را برانگیخت و او مدوسا را به یک گورگون تبدیل کرد.

گورگون ها هیولاهایی مؤنث، با بدنی پوشیده از فلس هایی نفوذناپذیرند. بر روی سر مدوسا موهایی از مارهای زنده روید و دندان هایش تیز و چهره اش چنان زشت شد که هر کس به او نگاه می کرد به سنگ تبدیل می شد.

مدوسا در نهایت توسط پرسئوس، یکی دیگر از اساطیر یونان کشته شد. او سر مدوسا را از تنش جدا کرد و پیش آتنا برد ولی در همان زمان که سر



مدوسا را از تنش جدا می کرد، از گردن مدوسا (که از پوزئیدون حامله بود)، پگاسوس یا همان اسب بالدار به دنیا آمد. پگاسوس در حقیقت تنها فرزند مدوسا به حساب می آمد.

پگاسوس در بسیاری از داستان های اساطیری حضور دارد، اما یکی از اصلی ترین مواردی که در مورد او بیان شده است، ماجراهایی با بلروفون است. هنگامی که پگاسوس با آرامش از آب چشمه می نوشید توسط بلروفون اسیر شد. پگاسوس توسط بلروفون (فرزند بهترین اسب سوار آن زمان) اهلی شد. او در جنگ با خیمایرا (اژدهای آتشین)، به کمک اسب بالدار خود موفق شد تا اژدها را بکشد.



فلسفه زندگی باطنی
ما هستیم



پگاسوس



پگاسوس در طی ماجراهای این قهرمان، همدم وی بود و به او در از بین بردن کایمرا (موجودی با سر شیر و دم مار) نیز کمک کرد. بلروفون می‌خواست تا با کمک پگاسوس به کوه آلمپ برسد. کوه آلمپ قلمرو خدایان باستانی یونان و جایگاه دوازده ایزد آلمپ نشین است.

بلروفون قصد داشت تا به وسیله اسب بالدار خود به آنجا برود و وارد آسمان‌ها و قلمرو خدایان شود، اما او توسط زئوس از اسب سرنگون شد. بلروفون تا پایان عمر روی زمین زیست، اما پگاسوس به تنهایی به کوه آلمپ رسید و در آن جا ماندگار و جاودان شد.

پگاسوس بنده و مطیع زئوس (پادشاه تمام خدایان) شد. او در این نقش توانست رعد و برق را در فرمان و تحت اختیار زئوس آورد. در نهایت، زئوس به خاطر خدمات و وفاداریش او را پاداش داد و پگاسوس در یک صورت فلکی در آسمان شمالی، جاویدان شد.



معبدی به پگاسوس اختصاص ندارد، زیرا اسب بالدار، خدا نیست، ولی طبق افسانه‌ها، هر جا اسب بالدار سم خود را به زمین می‌زد، چشمه آبی الهام بخش بیرون می‌آمد. یکی از این چشمه‌ها بر کوه هلیکون است. پس او را با کوه هلیکون و یک روستای بزرگ، حدود شش مایل داخلی از ساحل شمال خلیج کورنتس، مرتبط می‌دانند است. طبق افسانه‌ها او در اینجا است که بهار هپکونین را ایجاد کرده است.

همچنین در افسانه‌ها گفته شده است که بر قلعه کوه پاراناس چشمه‌ای وجود دارد که هر کس از آب آن بنوشد دارای نبوغ و استعداد شعرپردازی و قدرتی خلاقه می‌شود، ولی راهی برای رسیدن به این چشمه جادویی وجود نداشت، مگر با کمک اسب بالدار. به همین سبب است که امروزه هنوز ضرب‌المثلی وجود دارد که در مورد شاعران موفق می‌گوید: «او بر پگاسوس اسب‌سواری کرده است» که کنایه از این است که او از آب

بانی سانس



پگاسوس



چشمه کوه پرناس نوشیده و استعدادی جادویی در زمینه شاعری دارد.

در میان مردم، پگاسوس نماد الهام است، ولی او در مغرب زمین و در دوره‌های مختلف سمبل چیزهای مختلفی بوده است؛ از عقل تا شهرت. اساساً کمتر می‌توان یک اسطوره یونانی‌ای را پیدا کرد که شهرت سمبلیک پگاسوس را داشته باشد. علاوه بر این یونانی‌ها معتقد بودند پگاسوس در صورت فلکی‌اش جاودانه شده است.

چهار ستاره بالای ذات‌الکرسی، نشان‌دهنده مربع بزرگی هستند، به نام "اسب بالدار" یا پگاسوس. این صورت فلکی را معمولاً از روی چهارگوش بزرگ آن می‌شناسند، البته تنها سه ستاره در سه گوش از این چهارگوش به اسب بزرگ تعلق دارند و ستاره گوشه شمال شرقی یعنی سُرَّة الفَرَس متعلق به صورت فلکی زن بر زنجیر است.



پگاسوس، هفتمین صورت فلکی بزرگ آسمان است. این صورت فلکی به علت داشتن بخش مربعی شکل که ستاره آلفای آن متعلق به آندرومدا است، مشهور است. یافتنش در آسمان کار مشکلی نیست و می‌توان آن را در قسمت پائینی آندرومدا با دنبال کردن رأس‌المسله که در قسمت شرقی مربع است پیدا کرد. به علت گسیل پرتو ایکس از این صورت فلکی، احتمال حضور یک سیاه چاله در آن نیز می‌رود.



ماهی ماهی ماهی
ماهی ماهی ماهی



شکر بزرگ

شکر کند



چند وقت پیش بود که به کت و شلوار جدیدی نیاز داشتم. برای دوخت لباس پیش یکی از دوستانم که یک خیاطی بزرگ دارد، رفتم.

وقتی وارد خیاطی شدم، اشخاص دیگری هم به جز دوستم و دستیارانش آنجا بودند. نشستم تا کمی خستگی در کنم تا بعد برویم سراغ اندازه گیری.

در فکر بودم که مرد تقریباً مسنی وارد خیاطی شد و مورد استقبال بقیه حاضرین قرار گرفت. خیاط از او پرسید: «پس برادرت کجاست؟». او گفت: «داشت نماز شکر می خواند».

من هم تو دلم خنده ام گرفت. با خودم گفتم آخه این چه جورش هست. این مذهب، همه مدل سر مردم را کلاه گذاشته. نماز شکر دیگه چیه؟

یک نفر دیگر که آنجا بود، سؤال مرا بلند پرسید: «نماز شکر چیه؟».

پاسخ گرفت: «نمازی که مابین ساعت ۱۰ صبح تا ۱۲ ظهر خوانده می شود».

من در تعجب و سکوت بودم. برعکس همیشه، نیرویی من را به سکوت کامل دعوت کرد و من پذیرا بودم.

ناگهان برادر بزرگ آن آقا نیز به خیاطی آمد. یکی از خیاطها از او پرسید که این وقت روز این همه نماز می خوانی چکار؟ این مدلش رو که هیچ وقت نشنیده بودیم.

پیرمرد جواب داد که ما شب را به روز می رسانیم و زنده ایم، سالم هستیم، می خوریم و می نوشیم و نفس می کشیم. من برای خدای متعال که



راست نام
بزرگ



تجربہ شد

شکر کن



این زندگی را به من داده، شکرگزاری می‌کنم و این نماز بابت این است.

بعد ادامه داد: «من تعهد بسته‌ام که چیزی مابین من و خدا قرار نگیرد. هر نمازم را سر وقت بخوانم، حتی در بدترین شرایط زندگی من اگر نماز نخوانم و به فکر خدا و بزرگیش نباشم، پس چرا هستم؟»

خیاط جواب داد: «والا من نمی‌رسم که نماز بخوانم. کار زیاد دارم و یادم می‌رود.»

پیر مرد گفت: «کافی هست با قلبت بخواهی انجام دهی، دیگر هیچ مانعی بین تو و خدا و نمازت قرار نخواهد گرفت. تو بخواه و با عشق و علاقه انجام بده. قلبت به این امر عادت می‌کند و آن وقت با تمام وجودت از هر چیزی می‌گذری تا در خدمت خدا باشی.»

انگار استاد درون بود که داشت با من صحبت می‌کرد. درس عشق و خدمت از زبان یک مسلمان مذهبی.

کل آن روز را با قلبی گشوده، به عشق فکر کردم. همه و هر چیزی که داریم نوری از خداست. با همه با عشق رفتار کن، آنگاه به خدا عشق ورزیده‌ایی.

برکت باشد

راهنمای
زندگی



نقطه نامی طلا در آتش



موقعیتی در یک وجود دارد که من آن را فشار جی می نامم. موقعیت جی آزمون سخت و مرگباری است که در مرحله ششم اتفاق می افتد.



روح در این مرحله کاملاً صیقل داده می شود و آگاهی انسانی در مقابل قدرت یک شکست می خورد. فشار جی مرحله ای از آزمون های سخت و مرگبار یک است. شریعت آن را منزلگاه مرگ و رنج و ناکامی نامیده است، اما در این مرحله، روح خویش را به سوگماد ثابت می کند. با عبور از مرحله ششم، روح شایستگی ملاقات با خدا را کسب می کند. در یک این مرحله به نام کوه یاما نیز نامیده شده است.

برای من در سال های که در اوج شهرت و قدرت مالی بودم ناگهان همه چیز در هم شکسته شد. غرش سونامی یک زندگی ام را در هم شکست. حکومت ایران مرا به اتهام مرتد بودن و پیروی از استاد حق در قید حیات دستگیر نمود. آنها مرا کافر نامیدند، شکنجه دادند، همسرم و فرزندم را با شدیدترین روش های ممکن تحت تهدید و آزار قرار دادند.

اما داستان فشار جی ...

یک روز در زندان با همسرم تماس گرفتم. او به شدت گریه می کرد و ترسیده بود.

گفت: «کمال می خواهند مرا نیز به جرم مشارکت با تو در فعالیت های اکنکار دستگیر کنند». اولین چیزی که به خاطر رسید زمان رهانمودن همه چیز بود و اجازه دادم یک از وجودم عمل کند. بعد از اتمام مکالمه با



همسرم با قاضی که همسرم را تهدید کرده بود، وقت ملاقات گرفتم.

وزارت اطلاعات ایران سعی می نمود به هر صورتی مرا مجاب کند که از اکنکار و پیروی از رهبر آن دست کشم و توبه کنم. این بار همسرم را مورد هدف قرار داده بودند.

فصل نهم
بانه نام



نقطه‌های طلا اثر کن



قاضی درخواست ملاقات را پذیرفت. مرا بازنجیر و پابند و دستبند و چهار مامور مسلح، به نزد او بردند. او رییس کل دادگستری شهری بود که مرا دستگیر کرده بودند. با دیدن من ابتدا تصور کرد که نقشه شیطانی که برای به زانودر آوردن من طراحی نموده است، ظاهراً موفق شده است، اما با دیدن او به او حمله کردم. با صدای بلند به او گفتم: «تو نمی توانی همسر من را به زندان بفرستی. او هیچ نوع مشارکتی در فعالیت‌های اِکنکار با من نداشته است». او با حمله من غافلگیر شد و گفت: «این اِکنکار چیست و این هارولد کلمپ چه کاره است؟ چرا او را پیروی می‌کنی؟ توبه کن».

به او گفتم اعتقادات من در مورد اِک و هارولد که استاد من است به او مربوط نیست. من دست از اعتقاداتم نمی‌کشم.

او عصبانی شد و گفت: «از این پنجره دستور می‌دهم تو را پرت کنند پایین». من هم با صدای بلند پاسخ دادم: «اگر می‌توانی پرت کن. وفاداری من به هارولد سال‌ها پیش ثابت شده است. زمانی که رنج شکنجه زندان را تحمل می‌کردم».



بعد از آن جلسه دادگاه، حکم اعدام من صادر شد. بعد از سه سال مبارزه در زندان برای اعتقاداتم به صورت معجزه‌آسایی اِک مرا نجات داد. یادم می‌آید یک بار درجه اِک‌ویدیا گشوده شد. یکی از زندانیان ناگهان به من گفت: «کمال، برای همه یکی بود یکی نبود است، اما برای تو غیر از خدا هیچ‌کس نبود است».

بعد از این خرد زرین که از طریق اِک‌ویدیا جاری شد، یک سال بعد حکم اعدام از طریق دیوان عالی کشور رد شد و بعد از سه سال شکنجه و آزار و نابودی خانواده و زندگی‌ام مرا چون یک تکه گوشت به خیابان انداختند و گفتند: «برو، آزادی».

سال‌ها بعد هویت هارولد برایم نمایان شد که او یک استاد واقعی نیست.





نقطه نامی طلا آذرا کے کن



دچار حملہٴ عصبی شدم. همسر مرا دلداری می داد، اما هیچ چیزی نمی توانست مرا آرام کند.
سؤال بزرگ این بود: آیا آن همه رنج بیهوده بود؟
آن همه وفاداری و عشق بیهوده بود؟



در یکی از شبها صدای پای
آشنایی وارد شد. او مرا صدا زد و
گفت: «کمال بیا قدم بزیم». او
کسی به جز استاد معظم اک،
شمس تبریزی، نبود. با دیدن
شمس منفجر شدم. او را با سؤالهای
پی در پی بمباران کردم. شمس ردای سفید
بر تن داشت و صبورانه به داد و بیدادهای من
گوش می داد.

- به من بگو هارولد کیست؟ آیا او استاد نیست؟ آیا تمامی تجربیاتم با او بیهوده بوده است؟ آیا
این مذهب اکنکار حقیقت است؟ آیا او اشتباه کرده است؟

شمس همچنان با نگاه پرهیبتش مرا می نگرید، اما در سکوت بود. این سکوت مرا بیشتر
منفجر می کرد.

- باید یک جواب واضح به من بدهید. در غیر اینصورت یا خودم را خواهم کشت یا هارولد را
با گلوله می کشم.

شمس آرام گفت: «آرام باش، آرام. بیا قدم بزیم».

شب بود و کالبدم بر روی تخت تکان می خورد. به جسم اهمیت نمی دادم. از یک طرف هم
نمی خواستم با شمس قدم بزیم، چون رفتارهای او را می دانستم، اما شمس با یک جمله مرا کاملاً
آرام کرد.

او گفت: «چیزی به اسم مذهب اکنکار اشتباه است، اما فراموش نکن اک، خود نوعی مذهب
است نه به تعریف مذهبی که انسانها اعتقاد دارند. اک مذهبیتی فردیتی است. کسی نمی تواند
آن را به کسی پیشنهاد دهد».

برکت باشد

فصل نهم
ماهی نهم



دوره نهمی اک ویدیا (بخش نهم)



ماه دهم، اکتبر از ۹ مهر تا ۹ آبان ماه می باشد. دوره پاری ناما؛ Parinama، همان روزهای زیبایی یا ماه یشم است و یکی از نیرومندترین علائم در دوره های اک ویدیا به شمار می رود. در ضمن اینکه پر طاقت ترین آنها نیز



هست. در این دوره خطر درون گرایی وجود دارد، زیرا که کیفیات منفی این دوره می تواند باعث شود که عواطف منفی مسلط شده و شرایط تجلی ذهنی، عاطفی و فیزیکی را دچار ناهنجاری کند. پاری نامایی ها اشخاصی مستقل، متکی به خود،

نامجو و پیشرو می باشند، لکن به دلیل شخصیت متبلور و منحصر به فردشان، تجلی متعادل برایشان عملاً مقدور نیست. همین اغلب موجب می شود که در تلاش خود در شکفتگی معنوی، تحت رهبری استاد درون شکست بخورند.

به دلیل نیاز مبرم به کسب اعتدال در زندگی روزمره، این افراد می توانند در جوار کسانی که در دوره گارواتا، روزهای



شادی یا ماه یشم سبز، متولد شده اند، به سعادت بیشتری دست یابند. چنین دوستان یا زوج هایی می توانند به پاری نامایی ها کمک کنند تا بر بی صبری خود فائق آیند و به پذیرفتن چیزهای ساده و معقول زندگی رضایت دهند. آنهایی که تحت علامت پاری ناما قرار دارند، عموماً اشخاص ناخوشنودی هستند، نه به دلیل منفی بودن وضعیت دوره شان، بلکه در ارزیابی موقعیت خود در زمان و جاه طلبی هایی که بنیادهای معنویشان را هدف قرار داده است.

متولدین دوره پارانا ما دومین دوره نیرومند در دوره های اک ویدیا هستند. آنها بعد از زینانی ها دارای نیروی شگرفی از لحاظ معنوی هستند.

متولدین این دوره بیشتر سعی می کنند استقلال

فصل نهمی اک ویدیا
ماه نهم



دوره هاشمی اک ویدیا (بخش نهم)



زندگیشان را بدون وابستگی به اطرافیان به دست آورند. مشکل اصلی متولدین این دوره، عدم درک نیروی معنوی زیادی است که در آنها موج میزند، اما به دلیل خوداتکایی و خودمحوری زیاد در زندگی دنیوی، درگیر طبیعت منفی درونی می شوند و بیشترین استهلاک نیروی معنوی بدون اخذ رشد کافی در معنویت را به هدر می دهند.



یک پارانا اما اگر اراده کند زمین را به آسمان می دوزد، اما به دلیل عدم تعادلی که میان طبیعت معنوی و نیروی پرانا در جنبه منفی دارد، اکثراً در اهدافش بر خلاف زیانیها شکست می خورد.

آنها شنونده های خوبی نیستند، اما اگر سعی کنند در اهدافشان دست از خودمحوری بردارند، می توانند در جنبه های مادی و معنوی از زیانیها نیز پیشی گیرند.

برکت باشد





درس از مولانا



در آدمی بسیار چیزها هست، موش است و مرغ هست. باری مرغ، قفس را بالا می‌برد و موش به زیر می‌کشد، و صد هزار وحوش دیگر، که هر کدام به سویی می‌کشند آدمی را، مگر آنکه دیگر



به جایی رسد که همه اینها را بر کنار نهد و به وحدت رسد، زیرا که مطلوب نه بالاست نه پایین، نه چپ و نه راست. یکی چیزی گم کرده و مدام به چپ و راست می‌رود و بالا و پایین. چون

پیدا کند، آرام گیرد و دیگر نگردد. هر کسی در دنیا به کاری مشغول است، یکی در محبت زن، یکی در مال، یکی در کسب علم، یکی در قدرت. و همه معتقد هستند که درمان من و ذوق من و خوشی من در آنست و آن امکانی از جانب حق تعالی است. ولی هرچه در مسیرهای یادشده می‌روند، به آن آرامش و خوشی مستمر که به دنبالش بودند، نمی‌رسند و باز مسیرهای دیگری می‌روند و باز به مقصود نمی‌رسند.

فرازند اگر است
با همت نام
ما

صفحه ۲۴



درس از مولانا



اوبم کاندہ دور از مقصود چویش
سعی ضایل رنج باطل پاریش

بمچو صیادی گکیرد سایه

سایه کی کردد ورا سرمایہ

فہرست
ماہنامہ

بن کن قینہ از قینہ مینا قینہ

و

مثنوی مخبوتی

صفحہ ۲۵

برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : www.Bani-foundation.com

وبسایت کی اونکار : www.Ki-onkar.com

روابط عمومی : [T.me/Bani_Pr](https://t.me/Bani_Pr)

ایمیل روابط عمومی : Banifoundation.pr@gmail.com

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation>

برکت باشد

